

«انّ دلالة الألفاظ و ان لم تكن بالطّبع، إلّا أنّه لم تكن أيضا بالتّعهد من شخص خاص على جعل اللفظ قالبا للمعنى، إذ من المقطوع أنّه لم يكن هناك تعهد من شخص لذلك و لم ينعقد مجلس لوضع الألفاظ، و كيف يمكن ذلك مع كثرة الألفاظ و المعانى على وجه لا يمكن إحاطة البشر بها؟ بل لو ادعى استحالة ذلك لم تكن بكلّ البعيد بداهة عدم تناهى الألفاظ بمعانيها، مع أنّه لو سلّم إمكان ذلك، فتبليغ ذلك التّعهد و إيصاله إلى عامة البشر دفعة محال عادة.

و دعوى: انّ التبليغ و الإيصال يكون تدريجا، ممّا لا ينفع، لأنّ الحاجة إلى تأدية المقاصد بالألفاظ يكون ضروريّا للبشر، على وجه يتوقّف عليه حفظ نظامهم، فيسأل عن كيفة تأدية مقاصدهم قبل وصول ذلك التّعهد إليهم، بل يسأل عن الخلق الأوّل كيف كانوا يبرزون مقاصدهم بالألفاظ، مع أنّه لم يكن بعد وضع و تعهد من أحد.

و بالجملة: دعوى انّ الوضع عبارة عن التّعهد و احداث العلقه بين اللفظ و المعنى من شخص خاصّ مثل يعرب بن قحطان، كما قيل، ممّا يقطع بخلافها.

فلا بدّ من انتهاء الوضع إليه تعالى، الّذى هو على كلّ شىء قدير، و به محيط، و لكن ليس وضعه تعالى للألفاظ كوضعه للأحكام على متعلقاتها وضعاً تشريعياً، و لا كوضعه للكائنات وضعاً تكوينياً، إذ ذلك أيضاً ممّا يقطع بخلافه. بل المراد من كونه تعالى هو الواضع انّ حكمته البالغة لمّا اقتضت تكلم البشر بإبراز مقاصدهم بالألفاظ، فلا بدّ من انتهاء كشف الألفاظ لمعانيها إليه تعالى شأنه بوجه، امّا بوحى منه إلى نبيّ من أنبيائه، أو بإلهام منه إلى البشر، أو بإبداع ذلك فى طباعهم، بحيث صاروا يتكلّمون و يبرزون المقاصد بالألفاظ بحسب فطرتهم، حسب ما أودعه الله فى طباعهم، و من المعلوم انّ إبداع لفظ خاص لتأدية معنى مخصوص لم يكن باقتراح صرف و بلا موجب، بل لا بدّ من ان يكون هناك جهة اقتضت تأدية المعنى بلفظه المخصوص، على وجه يخرج عن التّرجيح بلا مرجح.»^۱

توضیح :

بشر احاطه بر همه معانى و الفاظ را ندارد و ممکن نیست که یک نفر، واضع همه الفاظ باشد و یا جمعی بنشینند و وضع کنند. و على فرض که چنین بود، نقل می شد و خبرش به ما می رسید.

ان قلت : یک نفر همه را وضع نکرده بلکه الفاظ به صورت تدریجی وضع شده اند.

قلنا : انسان ها مشکلات عديده داشته اند و باید مقاصد خود را به وسیله الفاظ بیان می کردند، لذاست که می توان پرسید :



قبل از وضع تدریجی چه می کرده اند؟

پس خداوند واضع الفاظ برای معانی است. و این را یا به وسیله وحی به پیامبران و یا الهام انجام می داده و یا در فطرت انسان ها این وضع را قرار داده بوده است و لذا انسان ها در ابراز مقاصد خود از این امور فطریه بهره گرفته اند.

مرحوم فاضل^۱ در تأیید فرمایش مرحوم نائینی به آیه ۲۲ سوره «روم» اشاره کرده که می فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَالاَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»

در این آیه به صراحت اختلاف السان به خداوند سبحان نسبت داده شده است. همچنین ایشان به آیه شریفه ۳۱ سوره بقره، «وَعَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» اشاره دارند که همین مضمون را در بر دارد. اصل استدلال را مرحوم سید محمد مجاهد در مفاتیح الاصول^۲ نقل کرده است.

حضرت امام به گفته مرحوم نائینی اشکال کرده اند:

«لا شبهة في أن البشر في الأزمنة القديمة جداً كان في غاية سذاجة الحياة و بساطة المعيشة، و بحسبها كان احتياجه إلى الألفاظ محصوراً محدوداً، فوضعها على حسب احتياجه المحدود، ثم كلما كثر احتياجه كثر الأوضاع و اللغات، فكثرة الألفاظ و المعاني و الاحتياجات في الحال الحاضر لا تدلّ على أن الواضع هو الله تعالى أو بوحيه و إلهامه، بل الواضع هو البشر، لا شخص واحد، بل أشخاص كثيرة في مرّ الدهور و تمادی الأزمنة، فما صدر عن بعض الأعظم في المقام ممّا لا ينبغي أن يُصغى إليه.»^۳

توضیح :

در حقیقت اشکال حضرت امام به قسمت «قلنا» می باشد (که ما در توضیح عبارت مرحوم نائینی آوردیم) ایشان می فرمایند احتیاجات انسان های نخستین محدود بوده و هر چه احتیاجات زیاد شده به صورت تدریجی، لغات را وضع کرده اند.

به نظر می رسد فرمایش امام کامل است و لغات واضع مشخص و خاصی ندارند بلکه به مرور زمان و تسط نسل های مختلف بشر ساخته شده اند. در تاریخ زبان شناسی، زبان مختلف ریشه در یکدیگر دارند که به مرور از هم جدا شده اند و در محدوده خاص رواج یافته اند و به سبب نیازهای بشری تکامل یافته اند.

و اما در تشریح آیه شریفه می توان به آیه ۱۶۴ سوره بقره اشاره داد که خداوند «کشتی های موجود در دریاها» را به خود نسبت داده است و می فرماید :

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ

۱. سیری کامل در اصول فقه شیعه ؛ ج ۱ ص ۲۰۷

۲. مفاتیح الاصول ص ۳

۳. مناهج الوصول ؛ ج ۱ : ص ۵۵



بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ
وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»

که روشن است کسی نمی گوید که ساخته شدن کشتی هم کار خدا بوده است بلکه مراد آن است که این توانایی به بشر داده شده است که اینک در ساختن زبان و ایجاد وضع، چنین توانایی به بشر داده شده است.

و اما درباره آیه «وَعَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ» مرحوم فاضل به نقد این دلیل اشاره کرده و می فرماید :

«جوابش این است که ما نمی توانیم به این سستی، آیه را به این صورت معنی کنیم، برای اینکه دنبال «علم آدم الاسماء كلها» یک ضمیر جمعی ذکر شده است که آن، ضمیر جمع ذوی العقول است. می گوید: «ثم عرضهم على الملائكة» این هم نه تنها اسماء نیستند، بلکه همه مسمیات هم نیستند. برای اینکه یک ضمیر جمع برگردانده است «ثم عرضهم على الملائكة» بعد هم باز تکرار می کند «فقال انبئوني باسماء هؤلاء» با اشاره به ذوی العقول به صیغه جمع می رساند که مسأله آسمان و زمین نیست، مسأله اسماء و مسمیات به این کیفیتی که در استدلال مطرح شده است، مراد از آیه یک چنین معنایی است.»^۱

ضمن اینکه می توان در این باره به این روایت اشاره کرد :

«فی توحید المفضل بن عمر (بحار الانوار ج ۳ ص ۸۱ الى ۸۲) المنقول عن أبي عبد الله الصادق - عليه السلام - فی الردّ علی الدهریّة: تأمل - یا مفضل - ما أنعم الله تقدّست أسماؤه به علی الإنسان من هذا النطق. الذي يعبر به عما فی ضمیره، و ما یخطر بقلبه، و نتیجة فکره. به یفهم غیره ما فی نفسه. و لو لا ذلك، کان بمنزلة البهائم المهملة التي لا تخبر عن نفسها بشيء و لا تفهم عن مخبر شيئا. ... و كذلك الكلام. إنّما هو شيء یصطلح علیه الناس، فیجری بینهم. و لهذا صار یختلف فی الأمم المختلفة باللسن مختلفة. و كذلك بالكتابة، کكتابة العربیّ و السریانیّ و العبرانیّ و الرومیّ و غیرها من سائر الكتابة التي هی متفرقة فی الأمم إنّما اصطلاحوا علیها، كما اصطلاحوا علی الكلام»^۲

^۱. سیری کامل در اصول فقه شیعه ؛ ج ۱ ص ۲۰۸

^۲. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ؛ ج ۱۰، ص: ۱۸۵

